

## فهرست مطالب:

مقدمه.....

۲.....

تعلیم و تعلم.....

۷.....

فضیلت علم.....

۷.....

ارزش علم.....

۱۴.....

تربیت در نهج البلاغه.....

۱۸.....

نهج البلاغه یک کتاب تربیتی.....

۱۸.....

ابعاد اساسی شخصیت علمی علیه السلام.....

۱۹.....

بعد شناخت.....

.....

۲۰.....

بعد جامعیت.....

۲۰.....

بع \_\_\_\_\_

وحدات.....

۲۱

نکته‌های تربیتی در نهج البلاغه جنبه عقلانی در شخصیت آدمی

۲۳.....

عقل و تفکر در نهج البلاغه \_\_\_\_\_

۲۴.....

علم و تفکر \_\_\_\_\_

۲۷.....

تربیت و عادات \_\_\_\_\_

۲۹.....

تئیه و پاداش \_\_\_\_\_

۳۰.....

تقوا و تربیت \_\_\_\_\_

۳۱.....

نتیجه \_\_\_\_\_

.....

۳۴

مقدمه:

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا وحبيب قلوبنا وطيب نفوسنا محمد صلى الله عليه  
وآله وآله الطاهرين ولاسيما بقيه الله فى الارضين واللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم  
الدين.

قال الله عز وجل: لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم  
آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين<sup>۱</sup>؛

خدا بر اهل ايمان منت گذاشت که رسولى از خود آنها در ميان آنان برانگيخت که بر  
آنها آيات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و آلايش پاک گرداند و به آنان  
احکام شريعت و حقايق حکمت بياموزد، هر چند که قبل از آن در گمراهى آشکاري  
بودند.

موضوع تعليم و تربيت «انسان» است و طراحي نظام صحيح و جامعي براي تعليم و تربيت  
انسان، تنها از ناحيه وحى ممکن خواهد بود. قرآن کتاب انسان سازى و على عليه  
السلام ترجمان و مبین قرآن است.<sup>۲</sup>

چه کسی غیر از آن حضرت می تواند مفسر کتاب خدا باشد؟ همو که اعلم به وحی و سنت  
و سیره نبوی و اسبق به ايمان و اقرب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> (-) آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.

<sup>۲</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵: «هذا القرآن انما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا يد له من ترجمان.»

در قسمتی از خطبه قاصعه در معرفی خود می فرماید:

من در دوران نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخه های بلند درخت قبيله ربیعه و مضر را درهم شکستم؛ شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می دانید: او مرا در دامن خویش پرورش داد؛ من کودک بودم، او همچون فرزندش مرا در آغوش خویش می فشرد و در استراحتگاه مخصوصش جای می داد، بدنش به بدنم می چسبید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم؛ غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نمود ...

من همچون سایه ای به دنبال آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم. مدتی از سال، مجاور کوه حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا، خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذیرفته بودیم. من

---

<sup>۳</sup> - یکی از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدیر، صفحه ۳۵۵ تحت عنوان «حدیث الاشباه» می نویسد: «هذا الحدیث الذی رواه الحموی فی معجمه نقلاً عن تاریخ ابن بشران قد اصفق علی روايته الفریقان غیر ان له الفاظاً مختلفه و الیک نصوصها: اخرج امام الحنابلہ احمد عن عبدالرزاق باسناده المذكور بلفظ: من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی مناجاته و الی عیسی فی سنته و الی محمد فی تمامه و کماله فلینظر الی هذا الرجل المقبل فتناول

نور وحی و رسالت رامی دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم. به هنگام نزول وحی بر رسول خدا، صدای ناله‌ای را شنیدم؛ از آن حضرت پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده؛ تو آنچه را که من می شنوم می شنوی و آنچه را می بینم می بینی، تنها فرق میان من و تو این است که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار داری؛ من همواره با او بودم ...<sup>۴</sup>

در جای دیگر می فرماید:

یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله ادبه الله وهو ادبني وانا اؤدب المؤمنین و اورث ادب المکرمین؛<sup>۵</sup>

ای کمیل! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را خدا تربیت کرد و آن حضرت مرا تربیت نمود و من نیز اهل ایمان را تربیت نموده و آداب پسندیده را به آنها یاد می دهم.

پس در وادی حیرت و سرگردانی انسانها بین مذاهب و مکاتب گوناگون، گوش جان به فرمان مطاع مبارکش می سپاریم که فرمود:

<sup>۴</sup> - برای مطالعه ادله برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه، رجوع کنید به یوسف بن مطهر حلّی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، المسألة السابعة فی ان علیا علیه السلام افضل الصحابة.

<sup>۵</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

فاستمعوا من ربانیکم واحضروه قلوبکم واستیقظوا ان هتف بکم ذ<sup>۶</sup>

به سخن مرد خدا و مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می‌کشید، بیدار شوید.

برای بررسی صحیح و مفید مبحث «تعلیم و تربیت»، از دریای بیکران معارف الهی نهج‌البلاغه بهره‌مند خواهیم گشت و گرچه غور در این بحر عظیم و استخراج مرواریدهای درخشان آن غواص ماهری را باید، لکن:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

ما در این نوشتار، «تعلیم و تربیت» در نهج‌البلاغه را در دو بخش و هر دو بخش را در دو فصل مورد بررسی قرار داده‌ایم. امید است مقبول در گاه خدای تعالی و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> -بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۸.

<sup>۷</sup> -نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.

پی نوشتها:

(۱) آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.

(۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵: «هذا القرآن انما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا بد له من ترجمان.»

(۳) یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدیر، صفحه ۳۵۵ تحت عنوان «حدیث الاشباه» می نویسد:

«هذا الحديث الذى رواه الحموى فى معجمه نقلا عن تاريخ ابن بشران قد اصفق على روايته الفريقان غير ان له الفاظا مختلفة و اليك نصوصها: اخرج امام الحنابلة احمد عن عبدالرزاق باسناده المذكور بلفظ: من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى خلقه و الى موسى فى مناجاته و الى عيسى فى سنته و الى محمد فى تمامه و كماله فلينظر الى هذا الرجل المقبل فتناول الناس فاذا هم بعلى بن ابى طالب كانما ينقلع من صلب و ينحط من جبل. اخرج ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى ...»

(۴) براى مطالعه ادله برترى على عليه السلام بر ساير صحابه، رجوع كنيد به يوسف بن مطهر حلى، كشف المراد فى تجريد الاعتقاد، المسألة السابعة فى ان عليا عليه السلام افضل الصحابة.

(۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۶) بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۸.

(۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

(۸) شايدان ذكر است كه شماره خطب و رسائل و حكم بر طبق نهج البلاغه «صبحى صالح» و «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه» محمد دشتى و كاظم محمدى مى باشد.

(۹) مثنوى معنوى.

(۱۰) بقره (۲) آيه ۱۲۷.



## بخش اول: تعلیم و تعلم

ارزش علم

۱. فضیلت علم

۲. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

۳. نکوهش جهل و نادانی

۱. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

قال علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل مجدده والفکر مرآه صافیه؛<sup>(۱)</sup>

دانش، میراثی گرانبها و آداب، زینتی دایمی و فکر، آینه‌ای است صاف و شفاف.

در این حکمت استعاراتی به کار رفته است:

۱. از «علم» تعبیر به «میراث» شده، به این مناسبت که همان گونه که فرزند، مال و ثروت را از پدر به ارث می برد، هر عالمی هم علم و دانش را از استادش به ارث برده. از آن جا که در میراث دانش خصوصیتی است که در میراث مال وجود ندارد، میراث علم به کرامت و ارزشمند بودن توصیف شده: «وراثه کریمه». منشا این خصوصیت، بقای علم و فنای مال و ثروت است. مالی را که فرزند از پدر به ارث می برد در معرض فنا و نابودی است، در حالی که علم و دانش باقی و از خطراتی که مال را تهدید می کند در امان است. در سایر روایات نیز از علم تعبیر به میراث و از علما تعبیر به ورثه شده است:

قال امیر المؤمنین علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل حسان والفکر مرآه صافیه والاعتبار مندر ناصح و کفی بک ادبا لنفسک ترکک ما کرهته لغیرک؛<sup>(۲)</sup>

دانش، میراثی ارزشمند و آداب، زیوری نیکو و فکر، آینه ای درخشانده و شفاف و حوادث عبرت انگیز بیم دهنده و اندرز گوشت و برای تادیب خویشان همین بس که آنچه برای دیگران نمی پسندی ترک کنی.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان العلماء ورثه الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عن تاحذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین؛<sup>(۳)</sup>

دانشمندان و علمای دینی وارثان پیامبرانند، زیرا انبیا از خود درهم و دیناری به ارث نمی گذارند و آنچه از خود باقی می گذارند احادیثی است از احادیث آنها، هر که از آن احادیث برگیرد، بهره فراوانی برده؛ پس مواظب باشید دانش خود را از چه کسی می گیرید. همانا در بین ما اهل بیت در هر دوره جانشینان عادل هستند که تغییر دادن افراطی ها و بدعت گذاری خرابکاران و تاویل نادانان را از دین برمی دارند.

۲. از آداب و اخلاق پسندیده، به زیورهای متجدد و دائمی تعبیر گردیده، به این جهت که فضایل برای نفس زینت و زیورند، همان طوری که لباس و زیور آلات زینت بدن انسان می باشد. توصیف این زیورهای باطنی به تجدد و دوام، به این جهت است که به علت رسوخ در نفس، دائمی و با انسان همراه است.

۳. از فکر، تعبیر شده به «مرآة صافیة»؛ یعنی آینه درخشانده و شفاف، زیرا همان طوری که آینه شفاف، اشکال و صورت های مقابل خود را به خوبی منعکس می نماید، فکر انسان نیز پرده از مجهولات تصویری و تصدیقی او برداشته و آنها را معلوم می کند و به تعبیر بعضی از شارحان نهج البلاغه، فکر به منزله اصطربابی<sup>(۴)</sup> است روحانی.<sup>(۵)</sup>

شارح بحرانی رحمه الله در توضیح این حکمت و کلام نورانی می گوید:

الثالثة عشر: العلم وراثه کریمه وهو فضیله النفس العاقله وهو اشرف الکمالات التي تعنى بها وبحسب ذلك كان وراثه کریمه من العلماء بل كان اکرم موروث ومکتسب واراد

الورائة المعنویة كقوله تعالى: فهب لی من لدنك ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب<sup>(۶)</sup>؛ ای العلم والحكمة.

الرابعة عشر: والآداب حلل مجددة واراد الآداب الشرعية ومكارم الاخلاق واستعار لها لفظ الحلل المجددة باعتبار دوام زينة الانسان بها وتجدد بهائه وحسنه وتهذيب نفسه على استمرار الزمان بلزومها واستخراج محاسنها كالحلل التي لا يزال تجدد على لابسها.

الخامسة عشر: والفكر مرآة صافية والفكر قد يراد به القوة المفكرة وقد يراد به حركة هذه القوة مطلقا اية حركة كانت وقد يراد به معنى آخر وعنى هنا القوة نفسها واستعار لها

لفظ المرآة باعتبار انها اذا وجهت نحو تحصيل المطالب التصورية والتصديقية ادرکها وتمثلت بها كما يتمثل في المرآة صور ما يحاذي بها<sup>(۷)</sup>

سيزدهم: دانش، میراثی ارزشمند است وفضیلت و ارزشی است برای انسان. علم و دانش از بهترین کمالاتی است که مورد توجه است و به همین جهت میراثی گرانبها و ارزشمند از دانشمندان، بلکه گرانبها ترین چیزی است که از علما به ارث می رسد و به دست می آید.

منظور از میراث، میراثی معنوی است، همان طوری که در قول خدای تعالی: فهب لی من لدنك ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب، میراث به معنای علم و حکمت است.

چهاردهم: آداب زینت های دایمی و همیشگی است. منظور آداب شرعی و فضایل اخلاقی است و این که از آداب تعبیر به زینت های دایمی شده، به این مناسبت است که

آداب همیشه با انسان همراه است و ارزش و شخصیت انسان را استمرار می دهد، مثل زینت هایی که دایما آنها را می پوشد.

پانزدهم: فکر، آینه ای شفاف و درخشنده است، فکر گاهی به معنای قوه تفکر و گاهی به معنای فکر کردن و گاهی به معنای دیگر به کار می رود و در این جا به معنای قوه تفکر است و این که از فکر، تعبیر به آینه شفاف شده، به این خاطر است که همان طوری که آینه شفاف هر چه را در مقابل دارد نشان می دهد، فکر هم مطالبی را که به آن عرضه می گردد نشان می دهد؛ یعنی از مبادی، انسان را به مراد می رساند.

سعادت انسان در افزودن علم است

سئل عن الخیر ما هو؟ فقال علیه السلام: لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک و لکن الخیر ان یكثر علمک؛<sup>(۸)</sup>

از امام علیه السلام سؤال شد که خیر چیست؟ در جواب فرمودند: خیر این نیست که دارای و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش و علمت افزون گردد.

خیر در چند آیه از قرآن به معنای مال و متاع دنیوی به کار رفته:

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاعلی المتقین؛<sup>(۹)</sup>

دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون؛<sup>(۱۰)</sup>

آیا این مردم کافر می‌پندارند که ما آنها را مدد به مال و فرزندان می‌نماییم برای آن که می‌خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم؟ برای امتحان است و آنها نمی‌فهمند.

وانه لحب الخیر لشدید؛<sup>(۱۱)</sup>

و انسان بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است.

اگر مال و فرزند خیر است پس چگونه امام علیه السلام در این کلام، خیر بودن را از مال و فرزند سلب می‌نمایند؟

پاسخ این است که خیر دو قسم است: مطلق و مقید؛ خیر گاهی استعمال می‌شود در «خیر مطلق»؛ یعنی خیری که هیچ شری را در بر ندارد، و گاهی استعمال می‌شود در «خیر مقید»؛ یعنی خیری که برای همه و در همه حال خیر نیست. کلام امام علیه السلام به نحو سلب عموم است، نه عموم سلب؛ یعنی خیر محض افزایش علم و دانش است، نه زیادی مال و فرزند.

شارح بحرانی رحمه الله در بیان این حکمت گوید:

الخير في العرف العامي هو كثرة المال و القينات الدنيوية و في عرف السالكين الى الله هو

السعادة الاخروية و ما يكون وسيلة اليها من الكمالات النفسانية و ربما فسرهم قوم بما هو

اعم من ذلك و قد نفى عليه السلام ان يكون الاول خيرا و ذلك لفنائته و مفارقتة و لما عساه ان

يلحق بسببه من الشر في الآخرة و فسرهم بالثاني و عد فيه كمال القوى الانسانية فكثرة العلم

كمال القوى النظرية للنفس العاقلة؛<sup>(۱۲)</sup>

خير در عرف عام، فراوانی و کثرت مال و لذا ید دنیوی است، و در اصطلاح سالکین الی

الله، خوشبختی و سعادت اخروی است و کمالات نفسانیه ای که وسیله رسیدن به آن

سعادت باشد؛ بعضی خیر را به اعم از این تفسیر نموده اند. در این کلام امام علیه السلام خیر

بودن را از کامیابی های دنیوی نفی نموده، زیرا این لذت ها و کامیابی ها فانی است و از

انسان جدا می گردد و چه بسا موجب رسیدن شر اخروی به انسان باشد و خیر را به معنای

دوم تفسیر نموده و کمال قوای انسانی را خیر دانسته اند؛ پس کثرت علم کمال قوه نظریه

نفس عاقله است.

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که

فرمودند: در غیر از تعلیم و تعلم خیری نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العالم والمتعلم شريكان في الاجر للعالم اجران وللمتعلم اجر ولاخير في سوى ذلك.<sup>(۱۳)</sup>

در غررالحکم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که:

العلم اصل كل خير.

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

قال عليه السلام: ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم (اعلمهم) بما جاؤوا به ثم تلا عليه السلام: ان

اولی الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا;<sup>(۱۴)</sup> و<sup>(۱۵)</sup>

نزدیک ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به تعالیم انبیا آگاه ترند؛ سپس این آیه را

تلاوت فرمود: نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر

و امتش که اهل ایمانند.

مجلسی رحمه الله می گوید:

و فی بعض النسخ اعلمهم وهو اظهر;<sup>(۱۶)</sup>

در بعضی از نسخه ها به جای اعلمهم، اعلمهم آمده که با ظاهر کلام تطابق بیشتری دارد.

ابن ابی الحدید می گوید:



هكذا الرواية «اعلمهم»، والصحيح «اعلمهم» لان استدلاله بالآية يقتضى ذلك وكذا قوله

فيما بعد «ان ولي محمد من اطاع الله» الى آخر الفصل ولم يذكر العلم وانما ذكر العمل؛<sup>(۱۷)</sup>

اعلمهم روایت شده و حال آن که صحیح اعملهم است، زیرا استدلال به آیه شریفه و کلام

امام بعد از استدلال که فرمود: کسی دوست محمد است که از خدا پیروی و اطاعت نماید،

تا آخر فصل، و این که حرفی از علم در میان نیست و سخن در مورد عمل است و عمل را

ذکر نموده‌اند، دلیل است بر صحت اعملهم نه اعلمهم.

ممکن است در جواب گفته شود: بین استدلال به آیه شریفه و کلمه «اعلمهم» هیچ منافاتی

وجود ندارد، زیرا تبعیت و موافقت کامل با اوامر و نواهی پیامبران، زمانی حاصل می‌گردد

که شخص به دستورات انبیا آگاهی لازم را داشته باشد و هر اندازه علم و آگاهی بیشتر به

اوامر و نواهی داشته باشد، بهتر می‌تواند در عمل آنها را به کار گرفته و با انبیا توافق و تطابق

داشته باشد و اطاعت بدون آگاهی ممکن نیست.

شارح بحرانی رحمه الله در تثبیت این مطلب می‌گوید:

و لما كان الغرض من الانبياء عليهم السلام جذب الخلق الى الله بطاعته فكل من ابلغ في

الطاعة كان اشد موافقة لهم واقرب الى قلوبهم واقوى نسبة اليهم ولما لم يكن طاعتهم الا

بالعلم بما جاؤوا به كان اعلم الناس بذلك اقربهم اليهم واولاهم بهم وبرهان ذلك الآية

المذكورة؛<sup>(۱۸)</sup>

چون هدف از نبوت انبیاء علیهم السلام توجه دادن مردم به خدای تعالی است که به وسیله طاعت حاصل می‌گردد، پس هر کس تلاش بیشتری در اطاعت داشته باشد، موافقت بیشتری با آنها دارد و نزد انبیاء دارای قرب بیشتری خواهد بود و نسبت نزدیک‌تری با ایشان دارد؛ و چون اطاعت آنها بدون علم به دستورات و فرامین آنها میسر نیست، آگاه‌ترین مردم به دستورات آنها، نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به انبیا می‌باشد؛ دلیل بر این مطلب آیه‌ای است که ذکر شده.

### ارزش علم

قال علیه السلام: لا شرف كالعلم؛<sup>(۱۹)</sup> هیچ شرافت و ارزشی همانند علم نیست.

در شرافت و ارزشمند بودن علم، روایات دیگری نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است:

قال علیه السلام: الموده اشبك الانساب و العلم اشرف الاحساب؛<sup>(۲۰)</sup>

دوستی، ناگسسته‌ترین پیوندها، و دانش برترین افتخارات است.

قال علیه السلام: يتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول؛<sup>(۲۱)</sup>

مردم به وسیله دانش و عقل بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند، نه به وسیله مال و ثروت و اصل و نسب.

قال عليه السلام: كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لا يحسنه ويفرح اذا نسب اليه، كفى بالجهل ذمابرا منه من هو فيه؛ (۲۲)

در شرافت و فضیلت علم همین اندازه کافی است که کسی هم که آن را ندارد، اگر به او نسبت داده شود خوشحال می گردد، و در مذمت جهل و نادانی همین بس که جاهل نیز خود را از آن ببری می داند.

این مطلب منحصر به علم و جهل نیست، بلکه در شجاعت و جبن، کرم و بخل، عدالت و فسق و سایر اوصاف و سجایای متضاد، این قاعده جریان دارد؛ یعنی فاقد علم و کرم و عدالت را انتساب به آن شاد و از انتساب به جهل و بخل و فسق متنفر است.

تحسین صفات حمیده حتی به وسیله فاقدان آن صفات و تقبیح رذایل اخلاقی و صفات ناپسند به وسیله واجدان آنها، ناشی از قوه‌ای است که خداوند در انسان قرار داده است:

فطرت الله التي فطر الناس عليها؛ (۲۳-۲۴)

فطرت و سرشت الهی است که انسان بر آن آفریده شده است.

پی نوشتها:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۹. نظیر این روایت را سید رضی در کلمات قصار، حکمت ۳۶۵ آورده است: «الفکر مرآة صافیة والاعتبار منذر ناصح وکفی ادبا لفسک تجنبک ما کرهته لغيرک.»

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۴. در معنای اصطراب گفته اند:

به یونانی استر ترازو بود که در سکه عدل ساز او بود اگر معنی ام باز پرسی زلاب بود هم به گفتار روم آفتاب پس آن کو مراد از سطرلاب جست ترازوی خورشید باشد درست

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۹۳.

۶. مریم (۱۹) آیه ۵ - ۶.

۷. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۴۰.

۸. نهج البلاغه، حکمت ۹۴.

۹. بقره (۲) آیه ۱۸۰.

۱۰. مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵ و ۵۶.

۱۱. عادیات (۱۰۰) آیه ۸.

۱۲. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۱۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۳.

۱۴. نهج البلاغه، حکمت ۹۶.

۱۵. آل عمران (۳) آیه ۶۸.

۱۶. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۱۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۱۸. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۹.

۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

۲۰. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲۱. عبدالواحد بن محمد آمدی، غررالحکم.

۲۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲۳. روم (۳۰) آیه ۳۰.

۲۴. مولوی می گوید:

این صدا در کوه دل‌ها بانگ چیست گه پر است از بانگ این گاهی تهی است هر کجا هست آن حکیم اوستاد بانگ او از کوه دل خالی مباد هست که کآوا مینا می کند هست که آواز صدتا می کند

مرحوم مظفر در توضیح و تبیین این قوه درونی انسان می گوید:

«ان الله تعالى خلق في قلب الانسان حسا وجعله حجة عليه يدرك به محاسن الافعال ومقابحها وذلك الحس هو الضمير بمصطلح علم الاخلاق الحديث وقد يسمي بالقلب او العقل العملي او العقل المستقيم او الحس السليم عند قدماء الاخلاق. فهذا الحس في القلب او الضمير هو صوت الله المدوي في دخيلة نفوسنا يخاطبها به ويحاسبها عليه ونحن نجده كيف يؤنب مرتكب الرذيلة ويقر عين فاعل الفضيلة وهو موجود في قلب كل انسان وجميع

الضمائر تتحد في الجواب عند استجوابها عن الافعال، فهي تشترك جميعا في التمييز بين الفضيلة والرذيلة وان اختلفت في قوة هذا التمييز وضعفه كسائر قوى النفس اذ تفاوتت في الافراد قوة وضعفاً؛ خدای تعالی در درون انسان حسی را خلق کرده و آن را حجت بر انسان قرار داده که به واسطه آن حس درونی، خوبی‌ها و بدی‌های کارها را تشخیص می‌دهد. این حس در اصطلاح علم اخلاق جدید «ضمیر» و نزد قدمای علم اخلاق «قلب» یا «عقل عملی» یا «عقل مستقیم» یا «حس سلیم» نامیده می‌شود. این حس درونی یا ضمیر، ندای طنین‌انداز الهی است که نفس انسان به واسطه آن صدا مخاطب و مورد محاسبه واقع می‌گردد. ما در درون خود می‌یابیم که این حس چگونه مرتکب کار ناپسند را سرزنش و ملامت می‌کند و کسی را که کار خوب انجام می‌دهد، شاد باش گفته تشویق می‌کند. این حس در قلب هر انسانی هست و همه وجدان‌ها به پرسش از افعال پاسخ هماهنگ و یکنواخت می‌دهند و همه فضایل را از رذایل تمیز می‌دهند، گرچه در این تشخیص بعضی قوی‌تر و بعضی ضعیف‌ترند، مانند سایر قوای نفس.» (المنطق، ص ۲۹۵).

## فصل دوم:

### تربیت در نهج البلاغه

پیش از بررسی تربیت در نهج البلاغه، یادآوری یک نکته ضرورت دارد .

معمولا وقتی از تربیت بحث می شود، دو معنا به ذهن می آید، اول معنای عام و دوم معنای خاص. تربیت در معنای خاص با پرورش انسان بطور کلی و امر تعلیم و تعلم سر و کار دارد. تربیت بمعنای عام با اموری مانند خویشتن شناسی، رابطه انسان و خدا، رابطه انسان و طبیعت، رابطه انسان با همنوعان و رشد و تکامل انسان در رابطه با ارزشهای الهی و انسانی و حرکت او بسوی الله ارتباط دارد. بدون تردید این دو معنا با هم ارتباط نزدیک دارند .

مطالعه نهج البلاغه و زندگی حضرت علی علیه السلام این حقیقت را آشکار می سازد که تربیت در دو معنای عام و خاص در رفتار و گفتار این شخصیت الهی متبلور و منعکس است .

### نهج البلاغه یک کتاب تربیتی

کتاب نهج البلاغه در مجموع یک کتاب تربیتی است. با مطالعه نهج البلاغه فرد می تواند خود را بشناسد و موقع خود را در جهان آفرینش درک کند، با جهان شناسی الهی آشنائی پیدا کند، وظیفه خود را در برابر خدا تشخیص دهد، رابطه خود را با همنوعان در سایه ضوابط و معیارهای اسلامی استحکام بخشد، از مطالعه موجودات مختلف به پیچیدگی

مسئله آفرینش و نقش خدا در خلقت موجودات پی برد، از بررسی تاریخی عبرت گیرد، وضع خود را در برابر ارزشهای معنوی و دنیائی روشن سازد و با الهام از تعلیمات اخلاقی نهج البلاغه شخصیت اخلاقی خود را به سوی رشد و تکامل سوق دهد .

علی (ع) یک أسوه حسنه (الگوی تربیتی )

شخصیت حضرت علی علیه السلام یک الگوی عالی تربیتی است. زندگی علی (ع) (بمنزله یک مکتب بزرگ تربیتی است. گفتار و کردار و اندیشه‌های پیشوای بزرگ ما همه جنبه تربیتی دارند. او نه تنها با الهام از مکتب اسلام ارزشهای عالی انسانی را مطرح نمود، بلکه

خود در زندگی مظهر و نمونه این ارزشها بود. بحث علی (ع) از آفرینش جهان عمق و گسترش در ک او را نشان می دهد. او الگوی عالی تربیتی برای انسانهای خداشناس، کمال جوی، حکمت دوست، عدالتخواه و حق طلب بود .

آنچه نویسندگان معروف، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، در باره او گفته یا نوشته‌اند، نشانه عظمت شخصیت او و نقشی است که در طرح مبانی الهیات و ارزشهای عالی انسانی داشته است .

بطور کلی رفتار علی (ع) در تعلیم، عبادت، جنگ، مبارزه علیه کفر و نفاق، مراعات حق و عدالت و ایثار و از خود گذشتگی، سرمشقی عالی برای پویندگان راه حق و عدالت و آزادی است .



## ابعاد اساسی شخصیت علی علیه السلام

در شخصیت پیامبران و پیشوایان معصوم، علاوه بر بعد معنوی، می توان چند بعد دیگر را در نظر گرفت. این ابعاد از لحاظ تربیتی اهمیتی خاص دارند. ابعاد مذکور عبارتند از :

۱ - بعد شناخت .

۲ - بعد جامعیت .

۳ - بعد وحدت .

این ابعاد در شخصیت علی علیه السلام بشکلی بارز متجلی هستند .

### بعد شناخت :

بحثهای حضرت علی در باره آفرینش جهان و مبدأ اعلای آن، نمایشگر عمق و گستردگی شناخت او است. در حدیثی که از قول پیامبر اکرم خطاب به علی (ع) نقل شده، اهمیت شناخت مورد تاکید قرار گرفته است: یا علیّ اذا عنّ الناس أنفسهم فی تکثیر العبادات و الخیرات فأنت عنّ نفسك فی ادراک المعقولات حتّی تسبقهم. حدیث بالا از قول ابو علی سینا نقل شده و بصورت زیر بیان گردیده است .

یا علیّ اذا رأیت الناس یتقربون الی خالقهم بأنواع البرّ تقربّ انت الیه بأنواع العقل تسبقهم. در این حدیث، شناخت و ادراک در مقایسه با انجام عبادات و خیرات، مهتمتر تلقی شده

است. علی علیه السلام در خطبه معروف خود، شناخت را آغاز و اساس دینداری تلقی میکند و می گوید: «اول الدین معرفته» همین شناخت است که در گفته او منعکس میباشد:

«لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»

### بعد جامعیت:

افراد برگزیده در جوامع انسانی اعم از دانشمندان، رهبران سیاسی، نویسندگان و هنرمندان، غالباً در یک یا دو جهت، برجستگی خاصی دارند و نظر مردم را بخود جلب میکنند. از باب مثال، دانشمندی در طرح نظریات یا مسائل تازه، ابتکار بخرج می دهد و در میان دیگر

دانشمندان، برجستگی خاصی پیدا میکند. رهبری، قدرت جلب مردم را دارد و از لحاظ اخلاقی در سطح عالی قرار می گیرد و بهمین سبب در میان رهبران سیاسی وجهه ای خاص کسب میکند.

آنچه در شخصیت پیامبران و پیشوایان دینی مشاهده می گردد، جامعیت است.

علی (ع) بعد از پیامبر گرامی از لحاظ جامعیت در فضائل اخلاقی و قدرت فکری، بی نظیر است. جهات مختلف شخصیت علی (ع) برجستگی خاصی دارند.

علی (ع) صرف نظر از این که در مکتب اسلام پرورش یافته و مستقیماً تحت تأثیر مکتب وحی قرار داشته است، شخصیتی جامع الاطراف است. او مانند یک حکیم بی نظیر الهی در باره الهیات به بحث می پردازد خطبه های معروف او ژرف اندیشی و گستردگی اندیشه او

را در باره خدا و آفرینش جهان، منعکس می سازند. حضرت علی (ع) وقتی در باره اخلاق صحبت میکند، مثل یک حکیم اخلاقی به بحث در مبانی اخلاق و تحلیل رفتار اخلاقی می پردازد. علی (ع)، یک بنده صالح خداست و در موقع عبادت، کاملترین شکل شناخت، اخلاص، خشوع و خشیّت در پیشگاه حق را در رفتار خود نشان می دهد. او در هر زمینه، نه تنها به طرح اصولی می پردازد، بلکه خود، الگو و نمونه ای از آن اصول میباشد. مردم را به عدالتخواهی دعوت میکند و خود، مجسمه عدل و داد است.

علی (ع) مرد رزم است و در مبارزه علیه ظلم و فساد، آنی آرام نمی گیرد. او نه تنها خود را طرفدار مستضعفان معرفی میکند، بلکه شبها نیز به ملاقات ضعفا می رود و از آنها سرپرستی میکند. او مردم را به تقوا پیشگی ترغیب می نماید، و خود، مظهر کامل تقوا و پرهیزگاری است. او طرفدار حق است و پیوسته در رعایت حق، گوی سبقت را از دیگران می رباید. او مردی ایثارگر است و دیگران را هم به ایثار و از خود گذشتگی تشویق می نماید. بطور کلی، علی علیه السلام، فضائل اخلاقی را بحد کمال در شخصیت خود، منعکس می سازد.

همین جامعیت است که او را در هر زمینه، الگو و سرمشق علاقمندان قرار می دهد.

### بعد وحدت :

کمال و رشد شخصیت در هر فرد، بستگی به درجه و اندازه وحدت و هماهنگی جنبه های مختلف شخصیت آن فرد دارد. برای این که اهمیت این بعد در شخصیت آدمی روشن

گردد، توجه خوانندگان را به جنبه‌های ناهماهنگ و متضاد شخصیت پاره‌ای از افراد جلب می‌کنیم. گاهی فرد در ضمن یک سخنرانی یا بحث و تبادل نظر، نکته‌های متضاد و گاهی متناقض را مورد حمایت قرار می‌دهد. در قسمتی از بحث، روش علمی را مورد حمایت قرار می‌دهد، اما در قسمت دیگر، طرق غیر علمی یا ضد علمی را اتخاذ می‌کند. در یک مورد، از اخلاق و مراعات موازین اخلاقی طرفداری می‌کند و در مورد دیگر بر خلاف اصول اخلاقی اظهار نظر می‌کند. در یک حالت عدالت را مراعات می‌کند، اما در حالت دیگر به حقوق دیگران تجاوز می‌نماید.

در موقعیتی، رفتار ایثارگرانه از خود ظاهر می‌سازد، اما در شرایط دیگر، بصورت فردی خودخواه ظاهر می‌گردد. در یک جا بعنوان فردی اجتماعی اقدام می‌کند و در جای دیگر، با فرض یکسان بودن شرایط، مرتکب اعمال ضد اجتماعی می‌شود.

تحلیل گفتار و اندیشه و بطور کلی رفتار این چنین فردی یک حقیقت را آشکار می‌سازد و آن این که در وجود او چند عامل متضاد یا ناهماهنگ نفوذ دارند. به سخن دیگر، این فرد، چند شخصیتی است.

آنچه در شخصیت علی (ع) و دیگر پیشوایان معصوم، مشاهده می‌گردد، وحدت شخصیت است. علی (ع) همه جا طرفدار اصول است. او همه جا عدالت را مراعات می‌کند، چه در برخورد با همسر گرامی خود، چه هنگام برخورد با برادران خود، چه در مورد ضارب

خود، چه در مورد دشمنان خود، در تمام موارد، او عدالت را در رفتار خود منعکس می‌سازد. نحوه بحث او در هر زمینه، حاکی از اعتقاد به اصول معینی است. آنچه در تربیت دیگران تأثیر دارد وحدت شخصیت مربی است. وقتی شاگرد، گفته‌های مربی را در موارد مختلف می‌شنود و واکنش او را در برابر موارد یکسان ملاحظه می‌کند و نفوذ اصول اساسی را در هر مورد در رفتار مربی می‌بیند، بیشتر تحت تأثیر شخصیت او قرار می‌گیرد. علی (ع) در طول حیات پرثمر خود و همچنین در گفتار خویش بعد وحدت را بنحو کامل در شخصیت خویش ظاهر می‌سازد.

اکنون به بررسی نکته‌های تربیتی در زمینه تعلیم و تعلم و تأدیب می‌پردازیم.

### **نکته‌های تربیتی در نهج البلاغه جنبه عقلانی در شخصیت آدمی :**

در شخصیت آدمی، جنبه‌های مختلف وجود دارند. جنبه معنوی و اخلاقی، جنبه عقلانی، جنبه عاطفی، جنبه اجتماعی و جنبه بدنی از جنبه‌های اساسی شخصیت انسان محسوب میشوند. از نظر فیلسوفان تربیتی، آنچه در زمینه تربیت، بیشتر از هر جنبه باید مورد توجه قرار گیرد جنبه عقلانی است. دلایل متعددی در این زمینه می‌توان ارائه داد. اول این که جنبه عقلانی، وجه امتیاز انسان از دیگر حیوانات است.

بعبارت دیگر، انسانیت انسان، در حدی گسترده، بستگی به پرورش قدرت عقلانی او دارد. در این رابطه، گفته حضرت رسول اکرم (ص) را در کتاب تحف العقول صفحه ۵۳ می بینیم که: انما یدرک الخیر کله بالعقل و لا دین لمن لا عقل له .

هر راه خیری بوسیله عقل ادراک می شود و آنکه برخوردار از عقل نیست دین نیز ندارد دوم این که جنبه عقلانی، ضمن این که خود، تحت تاثیر دیگر جنبه ها قرار دارد، در پرورش آنها نقشی اساسی ایفا میکند. از باب مثال، رشد عاطفی عبارتست از فراگیری نحوه ابراز عواطف و کنترل آنها و این امر در اساس، فعالیت عقلانی است .

در زمینه اجتماعی نیز نقش عقل را در تحقق جریانهای اجتماعی نمی توان مورد انکار قرار داد. به سخن دیگر، همکاری، سازگاری اجتماعی، توافق مخالفت و تشابه فرهنگی در مرحله نهائی، همه جنبه عقلانی دارند .

در زمینه اخلاقی نیز ایجاد انگیزه های اساسی، تدوین و تهیه ضوابط اخلاقی، گزینش آرمانها و هدفهای اساسی در فعالیتهای اخلاقی، تمیز خوب و بدو پرورش وجدان اخلاقی، همه اموری عقلانی هستند .

سوّم این که عمل تربیت، بطور کلی یک فعالیت عقلانی است. بررسی ماهیت انسان، تشخیص نیازهای اساسی مادی و معنوی او، تهیه برنامه های آموزشی، گزینش روشهای اساسی در تعلیم و تربیت و ارزیابی پیشرفت فرد از لحاظ تربیتی همه جنبه عقلانی دارند .

پیش از نقل عباراتی از نهج البلاغه یک نکته دیگر را یادآور می‌شویم. معمولاً ما عقل را در برابر حس قرار می‌دهیم و شناخت عقلانی را از شناخت حسی جدا می‌سازیم. با این که این امر در فلسفه اثبات شده که ما شناخت حسی نداریم و آنچه بعنوان شناخت برای انسان مطرح می‌شود، جنبه عقلانی دارد.

### عقل و تفکر در نهج البلاغه:

در خطبه ۲۳۹ در نهج البلاغه که فضائل آل محمد علیهم السلام در آن ذکر شده، در باره نقش عقل چنین آمده است: عقلوا الدین عقل و عایه و رعایه، لا عقل سماع و روایه، فان رواه العلم کثیر و رعاته قلیل.

آنها دین را مورد تعقل و شناخت قرار دادند، شناختی توأم با فهم و عمل، نه شناختی بصورت شنیدن و نقل نمودن. روایت کنندگان یا نقل کنندگان علم فراوان هستند، اما آنهایی که روح علمی دارند و علم را در عمل، مراعات میکنند کم هستند.

همچنین در قسمتی از خطبه ۸۲ چنین آمده است: فاتقوا الله عباد الله تقيّه ذی لبّ شغل التفکر قلبه.

ای بندگان خدا تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که فکر، دل او را بخود مشغول داشته است در این خطبه تقوا و تعقل و تفکر در رابطه با هم مطرح شده‌اند و ما در قسمتی دیگر از این سخن در باره اهمیت تقوا در تعلیم و تربیت بحث خواهیم کرد.



در تعلیم و تربیت، آنچه اهمیت دارد «فهم» و «تعقل» است. در هر زمینه، چه در مطالعه نظریات علمی و فلسفی و چه در بررسی مبانی اخلاقی، آنچه پایه و بنیان فراگیری را تشکیل می‌دهد، فهم است. منظور از فهم، درک معنای یک امر و توجه به ارتباط آن امر با دیگر امور با درک ارتباط یک امر بعنوان یک جزء با کل موضوع مورد بحث است. در تعلیم، آنچه از لحاظ تربیتی، اهمیت دارد، این است که فرد، علت طرح یک نظریه را درک کند، مفاهیم، قواعد و اصول مندرج در یک نظر را در ارتباط باهم فرا گیرد و نحوه تدوین نظریه را تشخیص دهد. در این صورت است که فرد، نظریه مورد بحث را فهمیده است. آنکه نظریه‌ای را حفظ میکند و در سایه تکرار آن را بخاطر می‌سپارد و می‌تواند به نقل آن اقدام کند، از فهم این نظریه عاجز است.

خواندن یک مطلب و تکرار این عمل و در نتیجه حفظ کردن مطالب و بخاطر سپردن آنها غالباً با فهم توأم نیست و ارزش تربیتی ندارد.

علاوه بر فهم، فرد باید در باره نظریه تعقل کند. به عبارت دیگر، فرد باید بتواند نظریه مورد بحث را ارزیابی و آن را بررسی نماید. در این مرحله، فرد، نظریه را از دلائل مربوط به آن جدا می‌سازد، به رابطه دلائل و نظریه دقت می‌کند، قدرت اثباتی دلائل را بررسی می‌نماید و آن گاه در رد یا پذیرش آن، اقدام می‌کند. فهم و تعقل یک نظریه و پذیرش آن، عاملی اساسی در بکار بستن آن نظریه است. اگر در بررسی نظریات علمی یا اندیشه‌های اخلاقی، فرد از فهم و تعقل استفاده نماید و در پذیرش یا رد آنها اقدام کند،



در این صورت آنچه را که پذیرفته است، در عمل نیز مراعات می‌نماید. این که گاهی افراد، نظری را می‌پذیرند (مثل زیان سیگار کشیدن) ولی در عمل آن نظر را مراعات نمی‌کنند، چند علت دارد: اولاً نظر طرح شده را درست درک نکرده‌اند. ثانیاً دلیل طرح نظریه را بررسی ننموده‌اند. ثالثاً گاهی عادات نیرومند، جلوی نفوذ فهم و تعقل فرد را می‌گیرند و مانع رعایت نظر مورد بحث در عمل میشوند.

اندیشه‌های اخلاقی، فرد از فهم و تعقل استفاده نماید و در پذیرش یا رد آنها اقدام کند، در این صورت آنچه را که پذیرفته است، در عمل نیز مراعات می‌نماید. این که گاهی افراد، نظری را می‌پذیرند (مثل زیان سیگار کشیدن) ولی در عمل آن نظر را مراعات نمی‌کنند، چند علت دارد: اولاً نظر طرح شده را درست درک

نکرده‌اند. ثانیاً دلیل طرح نظریه را بررسی ننموده‌اند. ثالثاً گاهی عادات نیرومند، جلوی نفوذ فهم و تعقل فرد را می‌گیرند و مانع رعایت نظر مورد بحث در عمل میشوند.

در همین رابطه، عبارتی دیگر در نهج البلاغه ذکر شده است: أوضع العلم ما وقف علی اللسان و أرفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان .

پست‌ترین دانش، دانشی است که در سطح زبان، متوقف شود و والاترین دانش، آن است که در کل وجود فرد، ظاهر و منعکس گردد معلوماتی که بصورت محفوظات در ذهن

فرد وارد شوند و فرد، جز الفاظ، چیزی از آنها نداند، در مقایسه با آنچه درک شده و در  
اعضاء و ارکان وجود فرد ظاهر می گردند، بی ارزش تلقی میشوند .

در روان شناسی، بعضی یادگیری را کسب معلومات یا محفوظات می دانند، اما روان  
شناسان تربیتی، آنهایی که به مبانی تربیت آشنائی دارند، یادگیری را تغییر رفتار از راه  
تجربه تلقی میکنند .

کسی امری را یاد می گیرد که خود، تجربه کند و حاصل یا جریان این تجربه، توام با تغییر  
رفتار فرد باشد. مراد از رفتار در این عبارت طرز تفکر، نحوه قضاوت یا ارزیابی عادات و

گرایشها و تمایلات و مهارتهاست. آنکه رفتارش در سایه تجربه تغییر میکند، و به سخن  
دیگر، امری را می آموزد، نحوه تفکر و قضاوت، تمایلات، عادات و مهارتهای او نیز دچار  
تغییر می شود .

كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيِّك من رشدك .

عقل تو برای تو بسنده است، زیرا راههای خطا را از راههای صواب برای تو آشکار  
می سازند .

رحم الله امرأ تفكر فاعتبر، و اعتبر فابصر خداوند رحمت کند مردی را که می اندیشد و از  
پس آن عبرت می گیرد و عبرت می گیرد و آن گاه با بصیرت عمل می کند .

انّ اغنی الغنی العقل .

سرآمد بی‌نیازها برخورداری از عقل است .

### علم و تفکر :

یکی از مسائل تربیتی این است که آیا کسب علم مهمتر است یا اندیشیدن بطور کلی گفته می‌شود، مدرسه جای درس خواندن است و باید در آنجا، علم آموخت .

بنظر پاره‌ای از متخصصان تعلیم و تربیت، باید در مدرسه، نظریات علمی را فرا گرفت و بعد از طی دوره‌های آموزشی به تفکر پرداخت. بعضی با این نظر، مخالف هستند و می‌گویند، علم آموختن وسیله تربیت یا پرورش نیروی تفکر است .

علم بصورتی کامل در مجله‌ها و کتابها تدوین شده است و فرد با اندک فعالیتی می‌تواند به مطالعه آن اقدام کند. اما اندیشیدن و پرورش نیروی تفکر، چیزی نیست که از کتاب و مطالعه بدست آید. آنچه در کتابهای منطق و روش شناسی ذکر می‌شود، همان قواعد و

اصول اندیشیدن و تحقیق کردن است. پرورش نیروی تفکر، همان تربیت واقعی است و در مراحل از رشد، باید با کمک مربی انجام گیرد. بنظر این دسته، هدف از تربیت، پرورش نیروی تفکر است. در جای خود آمده است که تفکر، وسیله تربیت نیز میباشد. آنچه معلمان آگاه، می‌توانند انجام دهند، علم آموختن از طریق تفکر است. با اتخاذ روش تحقیق بعنوان روش تدریس شاگرد هم علم می‌آموزد و هم در ضمن تحقیق، قدرت تفکر

خود را پرورش می دهد. بنا بر این، می توان گفت میان علم آموختن و پرورش نیروی تفکر، تضادی وجود ندارد. بسخن دیگر، آموختن علم و پرورش نیروی تفکر، قابل تلفیق هستند .

از نظر تربیتی، اگر امر دائر شود میان این که ما بین آموختن علم و پرورش نیروی تفکر، یکی را انتخاب کنیم باید دومی را برگزینیم. دلیل این تقدم را در بالا ذکر کردیم. روی این اصل، پرورش نیروی تفکر، مهمتر از کسب علم است. با توجه به این حقیقت است که مفهوم «لا علم کالتفکر» روشن می گردد. علی علیه السلام در همین جمله کوتاه، اهمیت تفکر و تقدم آن را بر علم، بیان می فرماید .

### تربیت و عادت :

در نامه ۳۱ علی علیه السلام خطاب به حضرت حسن علیه السلام می فرماید: فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّ بِالْأَدَبِ وَالْبَهَائِمُ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ .

خردمندان، قابل تادیب و تربیت هستند و بهائم جز از طریق تنبیه، پرورش نمی یابند .

در تربیت انسان، دو روش اعمال می‌شود: روش اول، تربیت بمعنای واقعی است و مبانی اساسی آن فهم و تعقل است .

این روش می‌گوید: در تربیت افراد، باید از قدرت فهم آنها استفاده نمود و به آنها در ارزیابی عقاید و اندیشه‌ها کمک نمود. همان طور که در پیش گفته شد، آموزش نیز به دو صورت انجام می‌گیرد. آموزشی که جنبه تربیتی دارد، مبتنی بر بکار انداختن فهم و استفاده از نیروی تفکر است به این معنا که کسب عادات، فراگرفتن مهارتها، بررسی نظریات، مقایسه نظامهای فکری، انتخاب هر نظام و مطالعه رفتار اخلاقی، همه باید مبتنی بر فهم و تعقل باشد. این جریان تربیتی، اختصاص به انسان دارد. روش دوم عادت دادن طرف است که مبتنی بر تکرار و تمرین و تداعی معانی و تلقین پذیری است. این روش هم در مورد حیوانات بکار می‌رود و هم در آموزش انسان از آن استفاده می‌شود .

در عادت دادن، صرف مجاورت دو امر و تکرار این مجاورت، سبب می‌شود که موجود زنده از یک امر به امر دیگر، منتقل شود. گاهی رفتاری از موجود زنده سر می‌زند، مربی برای تثبیت این رفتار در موجود زنده، به محض مشاهده آن به او پاداش می‌دهد و همین امر سبب تثبیت آن رفتار در موجود زنده می‌شود. باید عادت دادن را جریان شرطی، تشکیل دهد و وقتی این روش در مورد انسان بکار رود و موضوع آموزش، عقاید و نظریات خاص باشد، علاوه بر تکرار، ارائه موضوع مورد نظر، فرد را به پذیرش بدون چون و چرا ترغیب می‌نمایند. به سخن دیگر، فرد در اثر برخورد به یک عقیده یا یک اصل یا

یک نظریه و تکرار این امر، خود بخود آن را می‌پذیرد. در این جریان، تکرار و تمرین جای فهم را گرفته و تلقین‌پذیری جای تعقل را احراز میکند. متأسفانه، همان‌طور که گفته شد، روش عادت دادن در مورد انسان نیز بکار می‌رود. البته مریدان واقعی اجرای این روش را در مورد انسان، امری مخالف تربیت تلقی میکنند.

در سخن حضرت، تربیت و پندگیری از طریق فهم و تعقل به انسان اختصاص یافته و پرورش یا عادت دادن از طریق تنبیه، مخصوص حیوانات است. آموزش لفظی مطالب نیز جنبه تربیتی ندارد. روی همین زمینه در گفتار حضرت علی علیه السلام، دانشی که به این صورت آموخته شود، پست‌ترین دانش و دانشی که در عمق شخصیت فرد نفوذ کند، دانشی والا تلقی شده است.

### **تنبیه و پاداش :**

پاداش و تنبیه عملاً در رفتار انسان تاثیر دارند. افراد عادی معمولاً از دریافت پاداش خشنود میشوند و همین خشنودی در تثبیت رفتار معینی در آنها مؤثر می‌باشد.

تنبیه نیز در میان افراد عادی، مانع ارتکاب پاره‌ای از اعمال می‌شود. روی همین اصل در اجتماعات مختلف بشری از آغاز تا کنون، اصل تشویق و تنبیه معمول بوده است. قوانین جزائی در کشورهای مختلف، عامل بازدارنده تلقی میشوند. افرادی که از لحاظ تربیتی در سطحی عالی قرار دارند، وظائف یا کارهای پسندیده را بخاطر ضرورت و

یا الزام انجام آنها انجام می دهند و امور ناپسندیده را بعلت ضرورت عدم انجام، ترک میکنند. بطور کلی، آنها دلیل انجام یا عدم انجام یک عمل را می دانند و معمولاً بعد از بررسی اقدام میکنند و نظرشان به پاداش یا عقوبت پایان کار نیست. به همین جهت است که علی (ع) بزرگترین نمونه این گونه انسانها چنین می گوید: الهی ما عبدتک خوفا من عقابک و لا رغبه فی ثوابک و لکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک خدایا ترانه از ترس عذابت و نه بخاطر پاداشت عبادت نکردم، بلکه ترا شایسته عبادت دیدم و آن گاه پرستش کردم .

همین مضمون در عبارت دیگر نیز از قول حضرت علی علیه السلام نقل شده است: انّ قوما عبدوا الله رغبه فتلک عباده التجار و انّ قوما عبدوا الله رهبه فتلک عباده العبيد و انّ قوما عبدوا الله شکرا فتلک عباده الاحرار. گروهی خدا را بخاطر بهشت عبادت میکنند. این عبادت، عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را از ترس جهنم، پرستش میکنند و این عبادت، عبادت بردگان است و گروهی بخاطر سپاسگزاری از خدا او را می پرستند و این عبادت، عبادت آزادگان است .

### تقوا و تربیت :

در تربیت انسان، علاوه بر عنصر عقلانی، جنبه اخلاقی نیز اهمیت بسزائی دارد . همان طور که گفته شد، پاره ای از متخصصان تعلیم و تربیت، تصور میکنند، پرورش قدرت عقلانی

در تربیت انسان، بسنده است. از نظر این دسته، پرورش نیروی عقلانی، تربیت اخلاقی را نیز تضمین میکند. ما با این که نقش نیروی عقلانی را در زمینه پرورش اخلاقی مهم تلقی می‌کنیم، معذک پرورش این نیرو را برای تربیت اخلاقی کافی نمی‌دانیم. تسلط پاره‌ای از تمایلات شخصی انسان در موارد گوناگون، عقل را از فعالیت باز می‌دارد. از باب مثال، سودجوئی در نظامهای سرمایه‌داری و سلطه‌جوئی در نظامهای کمونیستی، افراد را به انحراف می‌کشاند. گاهی نفوذ این تمایلات بقدری زیاد است که بهترین افراد تربیت شده را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، عادات کهن و ریشه‌دار و تعصبات قومی و نژادی، افراد تربیت شده را نیز منحرف می‌سازند. بطور کلی، نیروی عقلانی، بخاطر محدود بودن تجربیات آدمی، نمی‌تواند در تمام شئون زندگی، راهنمای انسان باشد و حرکت او را در حفظ ارزشهای انسانی تضمین نماید. بنا بر این، تربیت اخلاقی نیز اهمیتی ویژه دارد.

آنچه در تربیت اخلاقی مهم است، قدرت تشخیص فرد، نیروی تسلط او بر خود و التزام او به انجام آنچه پسندیده و خودداری از انجام امور ناپسندیده است. تقوا، چنانچه در نهج البلاغه آمده است، بنیان اخلاق را تشکیل می‌دهد. تقوای دینی ضمن تأیید تقوای اخلاقی، توجه فرد را به اوامر و نواهی الهی جلب میکند. فرد متدین، ضمن این که در هر لحظه، خدا را ناظر اعمال خود میداند و با توجه به این که تقرب به حق و لقاء الله، هدف اساسی اوست، پیوسته سعی دارد از طریق کسب فضائل اخلاقی و دوری از رذائل، به هدف اصلی



نزدیک شود. روی همین زمینه، تقوای دینی به معنای التزام به اجرای اوامر الهی و خودداری از منہیات، بنیان رفتار اخلاقی فرد را استوار می‌سازد. بدون تردید اوامر الهی، همه فضائل اخلاقی را در برمیگیرند و منہیات دینی نیز شامل رذائل میشوند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: التقی رئیس الاخلاق. تقوا، پیشوا و در برگیرنده فضیلت‌های اخلاقی است.

آیه شریفه قرآن نیز اهمیت تقوای دینی را روشن می‌سازد: الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ يَا الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. سرانجام نیک، در سایه تقوا و از آن تقوا پیشگان است.

أَفَمَنْ اسَّسَ بِنِيَانِهِ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِّنْ اسَّسَ بِنِيَانِهِ عَلَىٰ شَفَا جِرْفٍ هَارٍ. آیا آن کس که بنیان (رفتار) خویش را بر پایه تقوای الهی و خشنودی او پایه گذاری کرده است، بهتر است یا آنکه بنیان کار خود را بر پرتگاهی سست مشرف بر آتش قرار داده است تربیت به معنای مصطلح و تربیت دینی نیز عبارتست از پرورش قدرت تشخیص فرد، قدرت تسلط فرد بر خود و التزام او به انجام آنچه پسندیده و خودداری از امور ناپسندیده است. روی این زمینه، تقوا بنیان تربیت و از جهتی همان تربیت است.

در مفهوم تقوا تنها خودداری از آنچه مذموم و ناپسندیده است، مورد نظر نیست، کسب فضائل اخلاقی و التزام به انجام آنچه پسندیده است نیز رکن اساسی تقوا را تشکیل می‌دهد.

دو جنبه سلبی و ایجابی در مفهوم تقوا بوضوح ذکر شده است .

همان طور که پیشتر نقل شد، در قسمتی از خطبه ۸۲ نهج البلاغه، تقوا و تعقل و تفکر در

ارتباط با هم ذکر شده‌اند: فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لَبِّ شَغَلِ التَّفَكَّرِ قَلْبَهُ .

در خطبه ۲۲۱ نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام جنبه‌های ایجابی و سلبی مفهوم تقوا

را این چنین بیان می‌دارد: فَانَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سِدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ

نَجَاهٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بَهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنَالُ الرَّغَائِبُ .

تقوا کلید درستی و توشه روز واپسین است، آزادی از هر نوع بندگی است (رهائی از

تمایلات شخصی) رهائی از هر تباهی است، بوسیله تقوا انسان به هدف خود می‌رسد، و از

دشمن نجات پیدا میکند و به آرزوهای خویش نائل می‌گردد .

و نیز در خطبه ۱۸۴ در پاسخ همام صفات متقین را این چنین بیان می‌فرماید: فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا

هَمَّ أَهْلِ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيهُمُ التَّوَّاضِعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ

عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ قَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ .

تقوا پیشگان در دنیا صاحبان فضیلت هستند، گفتارشان صحیح و پوشاکشان همراه با

میانه‌روی، و رفتارشان توأم با فروتنی است، از نگاه به آنچه خداوند بر آنها حرام کرده،

خودداری میکنند و به علمی که برای آنها سودمند باشد گوش فرا می‌دهند .

فمن علامه ادهم: انك ترى له قوة في دين و حزمًا في لين و ايمانًا في يقين و حرصًا في علم و علما في حلم... يعمل الاعمال الصالحة و هو على و جل... بعيدا فحشه، لينا قوله، غائبا منكره، حاضرا معروفه، مقبلا خيره، مدبرا شره، في الزلازل وقور و في المكاره صبور... در خطبه ۱۸۶ تقوا بمنزله زمام يا مهار و عامل هدايت كننده و قوام شخصيت و رفتار آمده است: اوصيكم عباد الله بتقوى الله، فانها الزمام و القوام، فتمسكوا بوثائقها، و اعتصموا بحقائقها .

### نتیجه

تأکید حضرت علی علیه السلام در باره تعقل و تفکر و همچنین توصیه او در تقوا پیشه کردن، توجه آن حضرت را به امر تربیت مدلل می دارد .

تعقل و تقوا دو رکن اساسی شخصیت انسان هستند. تعقل، فرد را در شناخت امور، در مقایسه آنها با هم، در ارزیابی و قضاوت و در پیش بینی و ابتکار یاری می دهد. فردی که از نیروی تعقل، برخوردار باشد، جایگاه خود را می شناسد، رابطه خود را با خدا و جهان، درک میکند، ارتباط خود را با هموعان بر بنیانی اخلاقی پایه گذاری میکند و استقلال و آزادی خود را حفظ می نماید. و تقوا سبب افزایش قدرت کنترل فرد بر خود می شود، او را در کسب فضائل، موفق می سازد، مانع آلودگی فرد می شود و حرکت او را در مسیر الهی و انسانی، هدایت می نماید و جلوی انحراف او را می گیرد .

و السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ .

منبع:

[www.hawzeh.net](http://www.hawzeh.net)